

و حتی میان به اصطلاح بنیادگرایانی که هرگونه برداشت خارجی را نفی می‌کنند، هم شیوع پیدا کرده است. برای بعضی، آمریکای کاپیتالیست؛ برای سایرین، بریتانیای امپریالیست؛ برای عده‌ای دیگر، شوروی کمونیست، دشمن واقعی است. در واژگان خمینی، آمریکا "شیطان بزرگ"، روسیه "شیطان جزء" و بریتانیا "شیطان کوچک" است. این شیطان‌ها می‌بایست جدی تلقی شوند زیرا سال‌ها ستون پنجم آنان توسط جذب شهروندانی که به ظاهر به اصل و نسب، تربیت، زبان و حتی مذهب خود وفادار مانده ولی در واقع در مسلک شخصی و در خفا وطن فروش هستند، پرورش یافته بودند. اتهام "مأمور بیگانه" و "ستون پنجم" همواره پذیرفتنی است زیرا آشکارا بیشتر جامعه قانع شده بود که قدرت‌های خارجی سرنخ بسیاری از جریانات سیاسی را در دست دارند. در واقع خود متهمان - گرچه مورد خودشان را استثناً می‌دانستند - اغلب با الگوهای توطئه‌آمیز موافق بودند. به همان صورتی که "ساحران" اروپایی معتقد به وجود شیطان و عواملش بودند، "جاسوسان بیگانه" خود معترف در ایران، سیاست‌های تئوری توطئه مرسوم را قبول داشتند.

زمانی که تماشاگران مستعد پذیرش ظاهر امر، از چگونگی اخذ اعترافات و تهیه چنین نمایش‌هایی بی‌خبر باشند، ابراز ندامت‌ها فوق‌العاده مفید واقع می‌شود. تواریان، صرف‌نظر از مسئولان، تأکید دارند که شهادت‌ها بیشتر محصول خویشتن‌نگری، تعمق و بازنگری خودشان بوده و چنین اعتراف‌هایی به هیچ وجه تحمیلی نبوده ولی گواهی صادقانه بر گناه، پس دادن کتاره و فروریزی، چه در این دنیا یا در آخرت برای رستگاری است. در ایران، همانند اروپای کهن و جهان کمونیست، اعترافات "سند اثبات‌کننده"، "منبع شواهد" و "بهترین سند گناه" است. به گفته دو تاریخدان اروپایی، "ابتدایی‌ترین اصول عدالت ایجاب می‌کند تا ساحران به جز با اعتراف خودشان، نباید به مرگ محکوم شوند"<sup>۸۱</sup>. مگر این سنت آگوستین نبود که اعلام کرد اقرار خودخواسته بهترین گواه ارتداد است؛ همچنان که بوخارین، سر بسته، در آخرین سخنرانی خود اشاره کرد که "اعتراف متهم، يك اصل قرون وسطایی علم حقوق است"<sup>۸۲</sup>.

حتی دوران تفتیش عقاید هم، دست‌کم در برابر توده مردم، نقش شکنجه را به کمترین رساند. آنها استفاده از عبارت استنطاق را ترجیح می‌دادند. واژه "شکنجه" برای قربانیان احتمالی "سحر و جادو" که در رنج و فشار بودند، در نظر گرفته می‌شد. این اعمال پشت درهای بسته انجام می‌گرفت و فقط در زمان شهادت نهایی و مراسم زنده سوزاندن مرتدین، به اطلاع عموم می‌رسید.<sup>۳۱</sup> پخش کتاب دستورالعمل‌ها به شکنجه کیفری محدود می‌شد - این کتب قرن‌ها بعد، زمانی که تاریخدانان ضدکلیسا با میل و رغبت فراوان آنها را منتشر ساختند، بسیار معروف شدند.<sup>۳۲</sup> این کتب، ضمن تعیین میزان شکنجه‌های مورد استفاده، تصریح می‌نمود که خون نباید ریخته شود و بر لزوم تکرار اقرار دوزخیان در خارج از زندان، برای "داوطلبانه" نشان دادن آنان، تأکید داشت.<sup>۳۳</sup> هنری لی، یکی از مسئولان مطرح دوران تفتیش عقاید اسپانیا<sup>۳۴</sup> معتقد بود که جلسات دادگاه ارجاعات "فوق‌العاده اندک" به شکنجه دارد، چون، به سادگی، احساس می‌شد تذکر صرف آن، "قدرت شهادت را بی‌اعتبار می‌سازد"<sup>۳۵</sup>.

حاکمیت انگیزسیون بر این باور بود که این نوع استنطاق بخشی از بازده نهایی است. آنها همچنین باور داشتند که نخستین هدف این عمل، نجات روح است؛ چون ذات حیله‌گر ابلیس دستیابی به شواهد دست‌اول را ناممکن می‌سازد، اطلاعات گردآوری شده از راه "استنطاق" تا زمانی که اطلاعات مذکور از سوی شخصی که "احتمالاً مجرم" بوده، یعنی افرادی که به دلیل جایگاه اجتماعی و رفتارهای شخصی مظنون شناخته می‌شوند، به دست آید به همان اندازه معتبر هستند. مشابه همین استدلال‌ات در ایران معاصر هم به چشم می‌خورد. نقش شکنجه، در دوران محاکمات نمایشی مسکو هم پنهان ماند. سفیر آمریکا به روزولت گزارش می‌کند که "اعترافات بی‌هیچ تردیدی گناه متهمین را"<sup>۳۵</sup> ثابت می‌کند. والا چرا آنها باید چنین اعترافات مخربانه‌ای را علیه خودشان بکنند؟ بطور مشابه، حقوق‌دان بریتانیایی شاهد محاکمات، گزارش می‌کند که اعترافات، بدون شک، همدستی متهمان را با گشتاپو در توطئه "ثابت" می‌کند.<sup>۳۶</sup> یک دانشمند روسی می‌نویسد "در آن زمان به نظر مردم نرسید که اقرارهای دادگاه علنی ممکن

است داوطلبانه و آزادانه نباشند"<sup>۳۱</sup>. یک زندانی تصریح می‌کند که حتی برای تازه واردان هم در سال ۱۹۳۸ کشف "شیوه‌های ترغیب" استفاده شده برای آماده‌سازی متهم برای محاکمه، غافلگیرکننده بود<sup>۳۸</sup>. به طور چشمگیری، درست وقتی که حاکمیت شوروی استفاده از فشارهای مرگبار برای کسب اعترافات ۱۹۳۸-۱۹۳۵ توسط رؤسای پلیس پیشین را پذیرفت، محاکمات این چنینی در سال ۱۹۳۹، پوشش مطبوعاتی خود را از دست دادند<sup>۳۹</sup>. به محض ارتباط اعترافات با شکنجه، طلسم آن می‌شکند. وقتی طلسم شکست، اعترافات به همان اندازه که برای مقامات خطر تخریبی دارند، برای هدف‌های مورد نظر هم مخرب می‌شوند.

برای همین، در غرب، اعترافات علنی، بویژه اگر افراد با آثاری چون «کاندید» ولتر، «جنایت و مجازات» بوخاریا، «برادران کارامازوف» داستایوسکی، «دوزخ و آونگ» آیلن‌پو، «۱۹۸۴» اورول، «ظلمت در نیمروز» آرتور کوستلر، «زندگی گالیله» برتولت برشت و «آزمون دشوار» آرتور میلر آشنا باشند، پرسش برانگیز می‌شوند. خوانندگان این کتاب‌ها، بی‌شک، به اعترافات - حتی اگر واقعی هم باشند - با بدبینی نگاه می‌کنند. واژه‌های "اعتراف" و "تفتیش عقاید" - به خصوص اگر دومی با نام اسپانیا همراه شود - خود به خود با مجسم کردن تصاویر شکنجه، تعصب و خرافات قرون وسطایی، مثل، محاکمه ارتداد گوویا<sup>۴۰</sup> و دادگاه تفتیش عقاید<sup>۴۱</sup>، کل آیین دادرسی را بی‌اعتبار می‌سازند. این یکی از عرصه‌های زندگی امروزی است که هنر سرشت خود را بر آن وانهاده است. تنها ساختار شکنان<sup>۴۲</sup> ادامه احیاء ظواهر بازگردانیده شده را در فرایند استنطاق قرون وسطایی می‌یابند<sup>۴۳</sup>. به محض آن که اعترافات با شکنجه دولتی و اعمال فشار و اجبار، نه با جرم فردی و رستگاری، همراه شد، نمایش وحشت، مسئولان را به جای پشت گرمی تهدید به تضعیف می‌کند.

باید اشاره کرد که بیشترین امکان برای افشای محاکمات نمایشی مسکو در دست افراد چپ‌گرا، آروول، کوستلر، ایزاک دویشچر و ویکتور سرج حالا فراموش شده، بود. سرج، آنارشیستی که به تأسیس کمینترن<sup>۴۴</sup> یاری رساند، فریب استالین را خورد ولی توسط دوست

ادیب فرانسوی خود از گولاک<sup>۴۵</sup> نجات یافت. او بر بسیاری دیگر، بویژه از راه زندگینامه نویسی چون؛ «از لنین تا استالین» (۱۹۳۷)، «پرونده رفیق تولایوف» (۱۹۴۸)، و «خاطرات یک انقلابی» (۱۹۵۱)، تأثیر گذارد. او از نخستین افرادی بود که محاکمات نمایشی مسکو را با دوران تفتیش عقاید و ندامت‌های سیاسی را با اعترافات قرون وسطایی مقایسه کرد. همچنین دویشچر در اینکه «زندگی گالیله» (۱۹۳۸) را برشت تحت تأثیر محاکمات نمایشی مسکو به رشته تحریر درآورده یا نه، تردید داشت<sup>۴۶</sup>. شماری از ایرانیان پیش از پایان دهه ۶۰ این آثار نیرومند را خوانده بودند؛ و عده‌ای هم که آنها را خوانده بودند، تمایل داشتند این آثار را به عنوان تبلیغات بی ارزش جنگ سرد نفی کنند. این افراد، دست‌کم نه تا اوایل دهه ۷۰، قادر نبودند ارزش چنین آثاری را به عنوان منشورهای مناسبی برای عرصه‌های معاصر خود به بینند.

با نمایش تلویزیونی، تأثیر ندامت‌های علنی در ایران، بویژه پس از ورود ویدیو در اواخر دهه ۵۰، افزایش یافت. این امر جمهوری اسلامی را به یک سلاح تبلیغاتی جدید مسلح کرد که برای همتایانی چون استالین، مائو و شاه - گذشته از خاندان تیودور<sup>۴۷</sup>، دوران تفتیش عقاید اسپانیا و شکارچیان ساحران در اروپا - غیرقابل تصور بود. زندانیان سیاسی را می‌توانستند برای وادار ساختن به اعتراف و ابراز ندامت، شکنجه کنند. این اعترافات را می‌شد، با تلاش و هزینه‌ای ناچیز، بر روی نوار ضبط کرده، سپس تدوین نموده و در صورت نیاز دوباره از نو بازسازی کرد. محصول نهایی را می‌شد از رادیو و تلویزیون به سمع و نظر بینندگان و شنوندگانی به مراتب وسیع‌تر از خوانندگان روزنامه‌ها و مجلات، رساند. در میانه دهه ۶۰، اغلب ایرانیان، حتی دهقانان، به رادیو و تلویزیون به سهولت دسترسی داشتند. ویدیو دست حاکمیت را در مهار کامل طول زمانی و محتوای نمایش‌های نهایی بازتر کرد. برخی از این نوارها، پیش از پخش سراسری، توسط شخص خمینی بازمینی می‌شدند. از آن گذشته، ندامت‌های پراهمیت، از طریق روزنامه‌ها، مجلات و کُتب، پوشش بیشتری می‌گرفتند. حکومت جمهوری اسلامی که اغلب به عنوان نمونه بارز

"حکومت قرون وسطایی" مردود شناخته می‌شد، در این قلمرو خلاقیت بالایی نشان داد. در واقع، آنها به عنوان بزرگترین تهیه‌کنندگان نمایشات استغفار، شهرت جهانی نانوشته‌ای پیدا کرده بودند.

با آن‌که متون علنی این اعترافات بادقت بسیار توسط دولت و خود قربانیان تنظیم می‌شد، بسیاری از واقعیت‌ها را هم درباره ایران معاصر آشکار می‌کرد. این متن‌ها آرمان‌های مورد ادعای دولت - چه عقیدتی، چه در قلمرو سیاسی، اجتماعی و اقتصادی - را در برابر دیدگان همگان قرار دادند. مخالفین را مانع واژگون‌کننده این آرمان‌ها دانستند. مسایل معنوی که موجب تقویت و تضعیف افراد فعال در عرصه عمومی می‌شد را ذکر کردند. آنها همچنین وسیله دستیابی به عقل و درایت جامعه بزرگ‌تر - امیدها و هراس‌ها، علایق و بیزاری‌ها، رویاها و کابوس‌ها، ارزش‌ها و ممنوعه‌ها، آرزوها و انزجارها، نارضایتی‌های گذشته و تکاپو برای آینده، خاطرات مشترک و تاریخ‌گزینشی - را فراهم می‌ساختند. به‌طور خلاصه، ندامت‌ها نور با ارزشی را بر روی ذهنیت مملکت می‌تاباند.

## ادبیات زندان

اگرچه شمار کمی از ایرانیان، آثار پر قدرت اعترافات شکنجه‌شدگان غربی را مطالعه کرده بودند، ایران دارای گونه (ژانر) غنی از ادبیات زندان است که به دهه ۲۰ باز می‌گردد. این گونه، از ۱۳۲۱، زمانی که بزرگ علوی، نویسنده جوان تازه از زندان آزاد شده مارکسیست، دو اثر پرفروش خود با عناوین «ورق پاره‌های زندان» و «پنجاه و سه نفر» را منتشر ساخت، آغاز می‌گردد. چنین آثاری تأثیر عمیق خود را، هم بر ادبیات فارسی و هم بر سیاست ایران امروزی، گذاشت.

آثار بزرگ علوی شباهتی به ادبیات گذشته زندان که در ایران یا در غرب یافت می‌شد، نداشت. چنین آثار ادبی ایرانی اغلب اوقات ترکیبی از شاعران درباری طالب بخشایش، زاران برای فلاکت‌شان،

مداح مقامات بالا با سروده‌های خود و متملق به امید دستیابی به مرحمت‌های ملوکانه بود<sup>۴۸</sup>. آثار این اشخاص را می‌توان اشعار سنتی درباری، سروده شده در سیاهچال‌های سلطنتی و در تبعید به ولایات، توصیف کرد. اما نوشته‌های بزرگ علوی، بسیار متفاوت بود. ادبیات زندان غرب؛ «خانه مردگان» داستایوفسکی، «از اعماق» اسکار وایلد، «انسان در زندان» سرج و «خاطرات یک شورشی» پترنس کروپتکین، در یک ترتیب زمانی عرضه شده، شرح جزئیات بود. بزرگ علوی مقوله آدمی در زندان را با شرح مختصر سختی، طرح کلی شخصیت‌های سرشار از زندگی، ترکیب وقایع - بخشی تخیلی، بخشی واقعی و حرکت ساده قلم، یادآور ارنست همینگوی، فرانتس کافکا و جان اشتاین بک، ترسیم می‌کند.

با شیوه‌ای ظریف و ملایم، بزرگ علوی چگونگی محصورشدن اشخاص در یک چهار دیواری را مجسم می‌کند، آنها اغلب برای زمانی نامحدود، تلاش دارند تا سلامت روان، منزلت، زندگی خصوصی، آرزوها، اصول، انگاشت‌های سیاسی و شوخ طبعی (در یکنواختی ظلمت‌گونه) خود را حفظ کنند. بزرگ علوی بدون موعظه‌ای اخلاقی، شعارپردازی سیاسی و توسل به قدرت تعالی پروردگار، عدالت و تاریخ، چگونگی ناهمگونی افرادی که باهم به حکم تقدیر و یا بلکه به وسیله قدرت دولت، یک جا جمع شده و چنین مشکلات پیش‌پاافتاده‌ای مانند دلزدگی، نگهبانان فضول، هم‌سلولی‌های سخت‌گیر، کمبود سیگار و دگردیسی روابط خانوادگی را تحمل می‌کنند، بر می‌شمارد. او بارها با بهره‌گرفتن از رویدادهای کوچک زندان، مسایلی از قبیل بیعدالتی اجتماعی در جهان بزرگ‌تر بیرونی را تصویر می‌کند. از نگاه او قهرمانان واقعی، انسان‌هایی عادی هستند که زندان را با حفظ سلامت عقل و روان، شخصیت و فردیت خودشان تحمل کرده‌اند. او در داستان کوتاهی با عنوان «انتظار»، می‌نویسد:

وقتی آدم در زندان است، آزادنیست، بزرگترین عذاب این نیست که آدم با دنیای خارج قطع رابطه کرده، دور از خانواده و کسان، دور از خوشی‌های زندگی، زیر چکمه و شلاق زندانبان مظلوم‌کش بسر

می‌برد - او، به این زجرها خواهی نخواهی آدم تن در می‌دهد و عادت می‌کند - بزرگترین بدبختی و عذاب این است که آدم در این محیط کوچک هم باز آزاد نیست. آنجا هم تازه حبس است: با چند نفر دیگر که گاهی ابدأ تناسب اخلاقی و فکری با آنها وجود ندارد، هم خواب، هم غذا و معاشر هستی. چندسال تمام می‌توانی برای نزدیکترین دوستت قصه‌ها و سرگذشت‌هایی که برای تو عزیز هستند، حکایت کنی. چندسال تمام می‌توانی به رفیقت بگویی که از این زندگی یکنواخت خسته شده‌ام، خسته، و تنها آرزوی من این است که یک روز از خواب بلندشوم و وقتی چشم‌هایم را باز می‌کنم، اول چیزی که جلب توجه مرا می‌کند، زیرشلواری وصله خورده تو نباشد. چقدر در سر غذا آدم‌هایی بدبخت‌تر و بیچاره‌تر از تو ملج و ملوچ می‌کنند، خرده‌غذا دور دهنشان می‌چسبد و تو روی آن را نداری به آنها بگویی که کمی آهسته‌تر غذا بخورید. موقعی که فکر خودت را مشغول یک آرزو یا حسرتی کرده‌ای، دیگران حرف‌هایی که محتوی اشاره‌ها و معنی‌های شهوتی است، می‌زنند و تو باید گوش دهی. زمانی که چشم‌هایت را بسته و پشت پنجره آهنی سعی می‌کنی، از دور نگاهی از کوه و برف و آزادی بدزدی، و برای این منظره آهنگ موسیقی خفیف و مؤثری به یادت می‌افتد، اما درست نمی‌توانی آن را پیدا کنی. هی به کود و برف و آزادی نگاه می‌کنی، هی سعی می‌کنی آن موسیقی از یادرفته را دو مرتبه پیدا کنی - در همین موقع ناگهان کسی دیوانه‌وار می‌خندد، بدنت را می‌لرزاند، اما تو باید، تو مجبوری و محکومی گوش بدهی. تمام این خرده‌ریزهای یکنواخت یک دفعه، یک روز، یک هفته نیست. ماه‌ها، سال‌ها، او، اگر دنیا آتش نگیرد، اگر شعله جنگ عالمگیر نشود، برای ما همیشگی است...<sup>۴۹</sup>

عده‌ای ورود رمان‌های تاریخی به ایران را در ۱۲۹۰ به عنوان سازکار بنای خودآگاهی مدرن عمومی مورد توجه قرار داده‌اند. معدودی ورود ژانر ادبیات زندان در دهه ۱۳۱۰ - به لطف بزرگ علوی - را به صورت شکلی از عصیان علیه دولت، شکلی از مقاومت علیه دستگاه حاکمه و شاهد عینی علیه جریانات سپری شده، نظیر به فراموشی سپاردن ادبای خودپسند مشتاق به خاموشی صدای مخالف، را مورد توجه قرار داده‌اند. درباره رمان‌های ایرانی بسیار

نوشته‌اند ولی درباره ادبیات زندان، چیزی نوشته نشده است. به تقلید از موفقیت **بزرگ علوی**، دو کمونیست پرسابقه، اردشیر آوانسیان و جعفر پیشه‌وری، نیز خاطرات زندان خود را منتشر ساختند. دیگران رفته‌رفته طی دهه ۲۰ آثاری از این دست را منتشر کردند تا اینکه کودتای ۱۳۳۲ به این روند خاتمه داد. سیل این نوع آثار، البته، درست در دهه پس از انقلاب ۱۳۵۷ بار دیگر از سر گرفته شد. هرچند بیشتر خاطرات تازه بامسایل دهه ۶۰ سروکار دارند، تعدادی به سال‌های ۱۳۱۰، ۲۰، ۳۰ و برخی به سال‌های متلاطم ۴۰ و ۵۰ هم پرداخته‌اند. اکثر نویسندگان، زنانی هستند که شاهد مرگ عزیزان خود در زندان بوده‌اند. اغلب این آثار به وسیله چپ‌گرایان، برخی توسط سلطنت‌طلبان، ملیون و اسلام‌گرایان به رشته تحریر درآمده است. اما نویسنده چه سالخورده یا جوان، مرد یا زن، چپ‌گرا یا غیرچپ‌گرا باشد، جملگی - آشکار یا پنهان - تحت تأثیر **بزرگ علوی** بوده‌اند. اگرچه بیشتر اوقات این آثار فاقد زیرکی و استعداد ادبی **بزرگ علوی** هستند، با این وجود دریایی از اطلاعات را درباره زندگی زندان به دست می‌دهند. این کتاب‌ها، بویژه آن دسته‌ای که توسط زنان نوشته شده، بر نقاط تاریک زندگی روزمره نور روشن‌کننده‌ای می‌تابانند: موضوع‌هایی درباره رابطه میان طبقات، اقلیت‌های قومی، سالخوردگان و جوانان، رقابت سازمان‌های سیاسی، رهبران و هواداران، سمپات‌ها و معتقدان راستین، مسلمانان و غیرمسلمانان. این کتاب‌ها، تعبیرهای تحول‌یافته از شرم، شرافت، عدالت، عزت نفس، حقوق فردی و کالبد انسان را تصویر می‌کنند. آنها همچنین فرهنگ مقاومت، بویژه رویکرد به خشونت، محرومیت، شکنجه و تنبیه بدنی را روشن می‌سازند. این آثار، به اینکه چه کسانی از این آزمون سخت، جان سالم به در برده‌اند، اشاراتی دارند. از این‌ها مهمتر، این کتاب‌ها تدارکات به‌کاررفته پشت‌صحنه در ساخت توبه‌های مشهور یا شاید بهتر است بگوییم رسوایی‌های تلویزیونی را بر ملا می‌سازند. آنها همان کاری را که **اورول**، **گوستر**، **برشت** و **میلر** برای غرب کردند، برای ایران می‌کنند.



## پی نوشت‌ها:

- ۱- به نقل از 5. E. Peters, *Torture* (Oxford: Blackwell, 1985).
- ۲- Amnesty International, *Iran: Imprisonment, Torture, and Execution of Political Prisoners* (New York, 1992); United Nations (Economic & Social Council), *Situation of Human Rights in Islamic Republic of Iran* (NY, February 1990); United Nations (Economic & Social Council) *Situation of Human Rights in Islamic Republic of Iran* (NY, January 1994); Human Rights Watch, *World Report: 1990* (NY, 1991)
- ۳- M. Foucault, *Discipline & Punish: Birth of Prison* (London: Penguin, 1975)
- ۴- ترجمه فارسی این کتاب در ایران، با نام «مراقبت و تنبیه: تولد زندان»، توسط نیکو سرخوس و افشین جهان‌نیده انجام گرفته و از سوی نشرنی در ۱۳۷۸/۱۹۹۹ انتشار یافته است. (م)
- ۴- چرمی بنام اقتصادان و فیلسوف بریتانیایی (۱۸۳۲-۱۷۴۸ میلادی). نظریه «بن‌تامیس» اعلام می‌دارد که بیشترین نشاط حداکثر افراد اجتماع باید هدف اصلی هر جامعه‌ای باشد. (Jeremy Bentham). طرح بن‌تام برای ساخت «سراسربین» یا «نظام دیده‌بانی مُسرف بر همه جا و همه کس» (Panopticon) با استفاده از ترفندهای معماری، مراقبت و نگرستن دائمی به افراد را امکان‌پذیر می‌سازد. سراسربین، تدابیری معمارانه شامل بُرج دیده‌بانی مرتفع و مرکزی است. سلول زندان‌ها به صورت دایره‌وار در اطراف نقطه مرکزی بازرسی ترتیب یافته‌اند. هر سلول با نور خارجی که از لبه بیرونی ساختمان به سلول می‌تابد روشن می‌شود و بدین سان فردی که در نور قرار می‌گیرد آشکار و هویدا می‌گردد. در بُرج، فرد مشاهده‌گری که همه را می‌بیند اما خودش قابل رویت نیست افراد را تحت نظر قرار می‌دهد. برای زندانیان نظارت کمتر صورت مراقبت عملی دارد و بیشتر به معنای عدم امکان گریز از نگاه دقیق و ژرف مشاهده‌گر و آگاهی و زیرنظر بودن است. انگاست زندانی در برابر چشم همیشه حاضر و مراقب ناظر قرار دارد. (برای آگاهی بیشتر درباره «سراسربین» بن‌تامی ن. ک. به ا. گنجی، «مجمع‌الجزایر زندان گونه» (تهران، ۱۳۸۱/۲۰۰۲). ن: طرح‌نو، صص ۲۵-۲۳؛ م. فوکو، «مراقبت و زندان: تولد زندان»، صص ۲۶۰-۲۴۱، ترجمه فارسی. (م)
- ۵- D. Rajali, *Torture & Modernity: Self, Society, & State in Modern Iran* (Boulder: Westview, 1994).
- ۶- E. Scarry, *The Body in Pain* (New York: Oxford University Press, 1985), 27-59
- ۷- M. Ruthven, *Torture: The Grand Conspiracy* (London: Weidenfeld, 1978), 10
- ۸- مصاحبه با بزرگ علوی، برلین، جولای ۱۹۹۳.
- ۹- ع. نسیمیده، «خاطرات زندان»، (پاکو، ۱۹۸۰)، ص ۹.
- ۱۰- ش. پاریسی‌پور، «خاطرات زندان»، (استکلهم، ۱۹۹۶)، ۳۰۰.
- ۱۱- نقل قولی از اسدالله لاجوردی در هفته‌نامه ایران‌تایمز، ۲۲ بهمن ۱۳۶۱ (۱۱ فوریه ۱۹۸۲).
- ۱۲- یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ معاصر چکسلواکی سابق تعرض کمونیست‌های روسی به آن کشور و سرکوب رهبران آن است. آنچه با عنوان «محاکات سلانسکی» در چکسلواکی شهرت یافته، در واقع سرکوب رهبران حزب کمونیست این کشور در دهه ۱۹۵۰ میلادی است. در ۱۹۵۱، برای طفره رفتن از سختی‌های اقتصادی چکسلواکی در آن زمان، محاکات سلانسکی سپریلا گردید. به عبارت دیگر، برای سرپوش‌گذاشتن بر فشارهای اقتصادی از یک سو و از سوی دیگر، جنگ قدرتی که در حزب جریان داشت، این واقعه بهترین مستمسک شد. رودلف سلانسکی (Roudolf Slansky) دبیرکل حزب کمونیست چکسلواکی بخاطر درگیری عمیقش با رئیس‌جمهور این کشور، کلمنت کوتوالد (Klement Gottwald)، و یهودی بودنش توسط اسالین و یارانش دستگیر و به همراه ۱۳ تن دیگر به مدت نامعلومی تحت شکنجه قرار گرفت. به این ترتیب، او و همیارانش مجبور به اعتراف دروغین شدند. اعترافات اجباری که نهایتاً آنها را محکوم ساخت. سلانسکی به همراه ۱۰ تن از بازداشت‌شدگان پس از پایان محاکات و اعترافات واهی به‌دار آویخته شد و ۳ یار باقی‌مانده، به حبس‌آبد محکوم گردیدند. بیش از ۲۷۵ نفر دیگر قربانی اعترافات اجباری فوق‌الذکر شدند. دست‌آورد محاکات سلانسکی سرکوب مخالفان سیاسی و چرخش کامل سیاست‌های چکسلواکی در خدمت و حفظ منافع اتحاد شوروی بود. این محاکات از شکل‌گیری اعتقادات معروف به «کمونیست تیتویسیم» که به سرعت در حال گسترش در اروپای شرقی بود و از یک باور ملی‌گرایانه در اداره مملکت بیرونی می‌کرد، جلوگیری نمود. اوایل دهه ۵۰ میلادی، محاکات چکسلواکی به عنوان خونین‌ترین تصفیه‌های سیاسی در تاریخ اروپای شرقی به ثبت رسیده است. این تصفیه‌ها حاکمیت رعب و وحشت را در بلوک به اصطلاح شرق برای سالیان سال مستقر کرد. در واقع این جریان ریشه تحولات بعدی اصلاح‌گرایان در سال‌های آتی بود که تا کامی آنان هم به طعنه «بهار براگ» نام گرفت. (م)

۱۳- عبارت «مکارتیسم» به یکی از سیاه‌ترین دوره‌های تاریخ ایالات متحده به لحاظ درخطر افکندن آزادی‌های فردی و اجتماعی اطلاق می‌شود. در بحبوحه «جنگ سرد» و رقابت‌های تسلیحاتی میان دو ابرقدرت آن روزگار (آمریکا و شوروی)، این کشمکش‌ها در قالب «هراس از سرخ‌ها» (عبارتی که امریکاییان در توصیف کمونیست‌ها و معتقدان به انگاشت‌های مارکس به کار می‌بردند) تجلی یافت. سناتور جوزف مکارتی (۱۹۰۸-۵۷) (Joseph McCarthy) در ۱۹۴۷/۱۳۲۶ مقدمات اولین نشست «کمیته مجلس برای فعالیت‌های ضدآمریکایی» که به زبان انگلیسی به اختصار اولین حروف هر کلمه به «هوک» (HUAC) شهرت دارد را بی‌ریزی کرد. البته این کمیته کار اصلی خود را از ۱۹۵۰، هنگامی که مکارتی در محل مجلس سنا یک سخنرانی شش ساعته ایراد نموده و ضمن آن مدعی گردید که اسنادی مبنی بر رخنه حداقل ۸۱ کمونیست شاغل در وزارت خارجه را به دست آورده، عملاً آغاز نشد. بحث اصلی مکارتی و هواداران او بر سر ادعای نفوذ کمونیست‌ها (سرخ‌ها) در کلیه ارکان دولت ایالات متحده بود. این وحشت فراگیر تا به آنجا پیشرفت که مکارتی و طرفدارنش اعلام داشتند که در صورت عدم نمایش واکنشی در برابر سرخ‌ها، عنقریب آمریکا با نظام اشتراکی مواجه خواهد شد. هراس روزافزون شهروندان آمریکایی از انگاشتی که ابتدا با آن آشنایی نداشتند و وحشت از تسخیر کشورشان از سوی یک «بلای عالم‌گیر» باعث شد تا به بهانه حفظ امنیت ملی ابتدایی‌ترین آزادی‌های مدنی و شخصی زیر پا گذاشته شود و کلیه شهروندان این کشور در مظان اتهام قرار گیرند. هرکس که حتی با یک کمونیست خیالی یا واقعی برخورد چندثانیه‌ای هم کرده بود به کمیته مجلس احضار می‌شد و تحت بازجویی قرار می‌گرفت. در این بازجویی‌ها مهمترین هدف معرفی همکاران و هم‌دستان ساختگی فرد متهم بود. در صورتی که متهم از آرایه نام افراد سر باز می‌زد، به جرم تخلف از دستور قضایی کمیته، بازداشت و روانه زندان می‌گردید. تنها راه رهایی از دست این کمیته تقطیس عقاید اعلام اسامی افراد بود. افراد نامبرده در فهرستی با عنوان «لیست سیاه» قرار می‌گرفتند و در صورت کافی نبودن مدارک جرم از ابتدایی‌ترین حقوق زندگی محروم می‌شدند و مثلاً اگر مؤسسه یا حتی فردی آنان را استخدام می‌کرد، آن فرد یا شرکت نیز تحت پیگرد قرار می‌گرفت. افرادی هم که مدرکی دال بر «کمونیست بودنشان» به دست می‌آمد روانه زندان می‌شدند. این قوانین و دستورالعمل‌هایی که «کمیته» براساس آن مشغول به کار بود آن قدر موارد را وسیع و بدون ضابطه اعلام کرده بود که کارکرد آن به هر شکلی قابل تعبیر و تفسیر بود. سرانجام پس از آن که هزاران تن از شهروندان آمریکایی به صورت‌های مختلف (مهاجرت، خودکشی، فقر، بیماری‌های جانگداز بدنی و روانی) زندگی خود را از دست دادند، مجلس سنا در ۲ دسامبر ۱۹۵۴ دستور متوقف ساختن فعالیت‌های کمیته مذکور را داد. این دوره سیاه به دوران «مکارتیسم» یا «وحشت از سرخ‌ها» معروف است. (م)

۱۴- سلحشوران معبدی (Templar)، اشغال‌کنندگان منطقه نزدیک محل معبد سلیمان (Solomon) در بیت المقدس. (م)

۱۵- تئوری یا توهم توطئه (Paranoia) در واقع یک برداشت عمومی و مشترک برای بیان علت پدیده‌های متفاوت اجتماعی، تاریخی و سیاسی به شمار می‌آید. حاتم قادری در مقاله‌ای به تعریف انگاشت توطئه پرداخته و اینگونه آن را شرح می‌دهد: «درنگرش توطئه فرض بر این است که دست‌های آشکار و - بیشتر - پنهان رقبه‌زنده مقدرات فرد، جامعه و یا یک ملت هستند. این دیدگاه با دست‌گذاشتن روی تمهیدات بیشین و مواردی که از طریق سرچشمه‌های توطئه قابل ردیابی هستند و بزرگ کردن آنها، دیدگاهی افراطی و اغراق‌آمیز از وقایع رابه تصویر می‌کشد» (ماهنامه ایران فردا، «ملاحظاتی پیرامون رژیم شاه»، شماره ۵ بهمن و اسفند ۱۳۷۱؛ برگرفته از کتاب «جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران»، ص ۱۰). در عامیانه‌ترین تعریف موجود از این برداشت در ایران می‌توان به برداشت عمومی توده مردم از مفهوم «دایی جان ناپلئونی» (شخصیت یکی از محبوب‌ترین و معروف‌ترین رمان‌های طنز ایرانی به قلم ایرج بزک‌زاد که در آن، شخصیت فوق‌الذکر هر اقدام منفی را، چه در زندگی خصوصی و چه در جریان امور سیاسی دسیسه دولت انگلستان می‌داند!) آن اشاره کرد که در ضرب‌المثل‌های روزمره به برداشت‌های توطئه‌آمیز از جانب بیگانگان یا همان توهم توطئه منصوب می‌شود. برای اطلاع بیشتر درباره این انگاشت و پیامدهای آن ن. ک. به «جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران»، ت: م. ا. فتاحی، ن: نشرنی، تهران ۱۳۸۲/۲۰۰۳، بویژه نوشتار نخست آن صص ۶۸-۳۷ به قلم نویسنده همین کتاب. (م)

۱۶- مانی فیلسوف مذهبی پارسی در قرن سوم میلادی که نقطه نظرش در امپراطوری یارسیان از قرن سوم تا هفتم نفوذ داشت. این عقیده بر تضاد جهانی خیر و شر تأکید دارد.

Malleus Maleficarum - ۱۷

۱۸- R. Briggs, Witches & Neighbours (London: Fontana Press, 1996)

۱۹- م. باربر، «محاكمه معبدی‌ها» (کمبریج: کونتو، ۱۹۹۴)، ص ۹۲-۱۹۱

۲۰- در ۱۹۳۶ میلادی، استالین حمله به حریفان سیاسی را توسط یک سلسله «تصفیه‌ها» باهدف نابودی بقایای مخالفین سیاسی خود آغاز کرد. در بخشی از بیانیه رسمی دولت شوروی در زمان استالین، در ارتباط با این وقایع، آمده: «دستاوردهای سوسیالیسم در کشور ما زمینه‌ای جهت شادمانی، نه فقط برای حزب، نه فقط برای کارگران، نه فقط برای دهقانان مزارع اشتراکی که برای روشنفکران شوروی و کلیه شهروندان شریف سرزمین شوراها فراهم ساخته است. ولی این‌ها دلیلی بر شادمانی چاپلوسانی از طبقات استثمارگر مظلوم نمی‌شود، به عکس، این موارد، با گذشت زمان، آنها را خشمگین‌تر می‌سازد. این بس مانده‌های حقیر هوادار بوخارین و تروتسکی از طبقات شکست‌خورده و خشمگین هستند. حکومت استالین، افرادی چون تروتسکی و بوخارین که از یاران نزدیک رهبر انقلاب بلشویک - لنین - بودند و در پیروزی آن به سال ۱۹۱۷ نقش مؤثری ایفا نمودند را عوامل و

همدستان ضدانقلاب معرفی کرد. اینها را همه به بوطنه برای زمین نردن اتحادسوروی می‌کند. جمهوری سلاووس. بابه گذار اتحاد جماهیر سوسیالیستی سوروی. در دهه ۱۹۳۰ و با آغاز تصفیه‌های خونین اسالین با تصفیه‌های مسکو علیه مخالفین سیاسی و روشنفکران و حتی اقلیت‌های مذهبی بویزه یهودیان صدمات جبران‌ناپذیری خورد. طی تصفیه‌های خونین دهه ۱۹۳۰ میلادی بیش از یک صد هزار تن بریزان شده و هزاران سهروند روسی راهی تبعید و اردوگاه‌های کار اجباری در سیری شدند. پس از مرگ استالین و به روی کار آمدن نیکیتا خروشچف، طی کنگره بیستم حزب کمونیست سوروی، اعمال اسالین تقبیح شده و از تصفیه‌های خونین وی با عنوان «جنایات» یاد شد. در عین حال، از کلیه تبعیدیان، قربانیان و حتی کشته شدگان تصفیه‌های اسالین اعاده حیثیت شد و بسیاری به خانه و کاسانه خود بازگشتند تا با قلبی زخم‌خورده، زندگی شان را از نو آغاز کنند. (م)

۲۱- کوچ ده هزار کیلومتری کمونیست‌های چینی که در قالب یک راهپیمایی عظیم شکل گرفت، منجر به جابجایی مقر آنها از جنوب شرقی به شمال غربی کشور شد و باعث ظهور مائوتسه‌دون به‌عنوان رهبر بدون منازعه آنان گردید. علارغم باینداری کمونیست‌ها، حملات مداوم چیانگ کایشک - به خصوص حمله بنجم وی - باعث شده بود تا مقر آنها در حال فروپاشی باشد. قوای ۸۵۰۰۰ نفری کمونیست‌ها با شکستن صفوف ملیون! ابتدا به غرب و نهایتاً به شمال رفته و به مائو پیوستند. هنگامی که مائو به نانزی (Shaanxi) رسید، از هواداران وی فقط ۸۰۰۰ تن باقی‌مانده بودند. در ستاد جدید، کمونیست‌ها توانستند با تجدید قوا، زمینه پیروزی قطعی خود را در ۱۹۴۹ میلادی فراهم سازند. طی کردن مسافت ۱۰۰۰۰ کیلومتری (۶۰۰۰ مایلی) از مقر قدیمی به ستاد جدید «رزمه‌بزرگ» (راهپیمایی عظیم) نام گرفت. (م)

۲۲- لِف دیویدویچ پریشترین (نامی که در ۱۹۰۲ به لئون تروتسکی تغییر یافت) در هفتم توامبر ۱۸۷۹ در «یانووکا» روسیه متولد گردید. والدین او مزرعه‌داران یهودی در یوکرایین بودند. تروتسکی برای نخستین بار در «نیکولایف» با آموزه‌های کارل مارکس آشنا شد. اولین فعالیت تشکیلاتی خود را با سازمانی جهت ایجاد یک اتحادیه کارگری مخفی در جنوب روسیه آغاز کرد. در همین ایام به خاطر فعالیت‌های انقلابی سیاسی دستگیر و به سیری تبعید شد. ولی چهار سال بعد موفق به فرار از تبعیدگاه خود گردید و عازم لندن شد. در انگلستان بود که او به عضویت حزب سوسیال‌دمکرات درآمد و همراه مارکسیست‌های دیگر به انتشار نشریه با عنوان «ایزاکرا» پرداخت. یکی از معروف‌ترین افراد هیأت تحریریه نشریه مذکور ولادیمیر ایلیچ لنین بود. در حین برگزاری دومین کنگره سراسری حزب سوسیال‌دمکرات، میان لنین و جولیس مارتوف به سال ۱۹۰۳ اختلافی بر سر شکل و چگونگی فعالیت‌های حزب بروز کرده و زمینه انشعاب سوسیال‌دمکرات‌ها را به دو جناح اکثریت و اقلیت (بلشویک و منشویک) مهیا ساخت. تروتسکی خود به جناح منشویک‌ها (اقلیت‌ها) به رهبری مارتوف نزدیک‌تر بود. او هنگام انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به کشور خود بازگشت و با ایجاد نظام شورایی در سنت پترزبورگ از نزدیک همکاری خود را با انقلابیون ادامه داد. در دسامبر همین سال نظام شورایی سنت پترزبورگ سرکوب و تروتسکی دستگیر شد و به زندان افتاد. در اکتبر ۱۹۰۶ ضمن تبعید تروتسکی، وی را از تمام حقوق و مزایای شهروندی محروم می‌سازند. در زندان، تروتسکی انگاشت «انقلاب مداوم» را طرح ریزی کرده و با گذشت دو سال از تبعیدگاه خویش متواری شده و به وین می‌رود. با یاری ادونف جووف در این ایام به انتشار نشریه «براداد» می‌پردازد و مبدل به یکی از برجسته‌ترین چهره‌های انقلاب روسیه می‌گردد. محبوبیت گسترده او باعث می‌شود تا لنین از کامنف بخواهد به هر سکنی تروتسکی را به پیوستن به جناح بلشویک (اکثریت) متقاعد سازد. تروتسکی که با گسترش جنگ مجبور به ترک وین شده، در زوریخ سکنا می‌گزیند. در ۱۹۱۴ او راهی پاریس شده و در آنجا همکاری با تحریریه روزنامه حزب سوسیال‌دمکرات با نام «ناش سلو» را شروع می‌نماید. چون موضع تروتسکی در قبال جنگ عالم‌گیر اول مصالحه‌طلبی بود، مقامات دولت فرانسه مبادرت به بازداشت وی کرده و در سپتامبر ۱۹۱۶ او را از این کشور اخراج و وی راه اسپانیا گسیل می‌دارند. او در ژانویه ۱۹۱۷ وارد نیویورک شده و با بوخارین و الکساندر کولونتی فعالیت‌های خود در روزنامه «نووی میر» را بی می‌گیرد. با رسیدن خیر سرنگونی نیکولای دوم در فوریه ۱۹۱۷ عازم مسکو می‌گردد. اما در بندر هیلفکس کانادا توسط مقامات بریتانیایی بازداشت می‌شود. این اقدام با اعتراض دولت موقت روسیه روبرو شده بالاخره با گذشت یک ماه از زندان آزاد و در مه ۱۹۱۷ وارد مسکو می‌شود. با بنستی و بلندی‌های فراوان این دوره بحرانی روسیه نهایتاً تروتسکی به سمت ریاست شورای بطروگراد برگزیده شده و به عضویت کمیته انقلابی آن هم در می‌آید. این کمیته یکی از اهرم‌های مهم قدرت‌گیری بلشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷ بود. با پیروزی بلشویک‌ها به فرمان لنین در نوامبر ۱۹۱۷ تروتسکی به سمت کمیسر (وزیر) امور خارجه منصوب می‌گردد و بار سنگین هدایت سوروی را برای بیرون رفتن از مخاصمات جنگ جهانی اول به دوش می‌کشد. علارغم میل باطنی به دستور لنین مجبور به امضای قرارداد «برست - لینوفسک» با آلمان می‌شود که ماده ۸ آن عملاً مربوط به شرایط ایران است. اگرچه این قرارداد امتیازات خصوصاً ارضی بسیاری را از سوروی می‌گیرد، اما منجر به خاتمه دخالت آنان در جنگ می‌گردد. ولادیمیر لنین که بعد از انقلاب هرگز به ارتش قدیم و نظام آن اعتماد نداشت و تصور نمی‌کرد امکان در خدمت گرفتن چنین نهادی از سوی حزب کمونیست میسر باشد، با انتصاب تروتسکی به مقام کمیسر جنگ، وظیفه انحلال نظام سابق و تشکیل ارتشی تازه با عنوان «ارتش سرخ کارگران و دهقانان» را در ژانویه ۱۹۱۸ به او می‌سپارد. تروتسکی به فوریت این وظیفه خطیر و ویژه را به سرانجام می‌رساند و برای خود بیش از پیش اعتبار کسب می‌کند. به پاس همین خدمت به عضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست سوروی (حزب حاکم) انتخاب شده به عنوان اولین اقدام پیشنهاد کنترل دولتی بر اتحادیه‌های کارگری و نهایتاً ادغام آنها در یک

تشکیلات دولتی را می‌دهد. پیشنهادی که موجبات مخالفت‌های سدیدي، خصوصاً از جانب حامیان سابقش منشیویک‌ها، را سبب می‌شود. آشفتنگی شرایط سلامتی لنین مسبب طرح پیشنهادی از سوی این رهبر انقلاب جهت ایجاد بُسی تازه با عنوان «دبیرکلی» در آوریل ۱۹۲۲ می‌شود. جوزف استالین از جانب لنین نامزد تصاحب این سمت می‌گردد. با حمایت اکثریت، استالین به این سمت که قرار بود بیشتر تشریفاتی باشد منصوب می‌شود. بلافاصله پس از این انتخاب است که لنین برای بیرون آوردن گلوله‌ای که «کپلان» بیشتر در بدنش جای داده راهی بیمارستان و اتاق عمل می‌گردد. نتیجه جراحی رضایت‌بخش نیست و سمت راست بدن لنین برای همیشه فلج می‌شود. حالا دیگر مقام استالین از حالت تشریفاتی بیرون آمده و شکل رسمی به خود می‌گیرد. او هم بی‌مها با به تصفیه حساب‌های شخصی روی می‌آورد. استالین متوجه می‌گردد که تنها رقیب بالقوه او تروتسکی است و از آنجا که هرگز با او مناسبات دوستانه نداشته موجبات بیرون راندن وی را از قدرت با یاری زینویف و کامنف مهیا می‌سازد. ابتدا از آشکار شدن وصیت‌نامه لنین توسط توطئه زینویف جلوگیری می‌شود و بالاخره در ۱۹۲۵ استالین موفق می‌گردد تا تروتسکی را از مقام خود برکنار سازد و با رد پیشنهاد یک کودتای نظامی از جانب تروتسکی، عملاً او از صحنه سیاسی خارج می‌شود. در ۱۹۲۷ استالین با اخراج تروتسکی از حزب به یک موفقیت دیگر دست می‌یابد. دو سال بعد تروتسکی دستور داده می‌شود تا کشور را ترک کند. تروتسکی چون از باتیان و حامیان شدید انگاشت «انقلاب جهانی» بود، هیچ کشوری حاضر به پذیرش او نمی‌شود. از همین ایام تا هنگام مرگ تروتسکی دوره دربه‌دري و سرگردانی این متفکر مهم انقلاب شوروی آغاز شده و هرگز پایان نمی‌یابد. سرانجام در ۲۰ اوت ۱۹۴۰ به دستور استالین، «رامون مرسادر» در مکزیکوسیتی تروتسکی را ترور نموده و به زندگی یکی از شاخص‌ترین چهره‌های انقلابی روسیه پایان می‌دهد. فرزندان تروتسکی، از جمله دختر و دو پسرش، جملگی چندی پیش از ترور پدر به طرق مرموزی از پای درآمده بودند. تروتسکی در ایام تبعید و دربه‌دري آثار متنوعی را به دست چاپ سپرده که شاخص‌ترین آنها «زندگی من» (که توسط شاهرخ وزیري به فارسی برگردانیده شده و خوارزمی ناشر آن است) در ۱۹۳۰، «تاریخ انقلاب روسیه» در ۱۹۳۲، «خیانت‌روسی» در ۱۹۳۷ و «استالین» در ۱۹۴۱ هستند. (م)

۲۲- لیف بوریسویچ کامنف با نام اصلی خانوادگی «ژزنیفیلد» در یک خانواده یهودی در مسکو از پدری لوکوموتیوران به سال ۱۸۸۳ متولد شد. والدین وی، هر دو، از فعالین جنبش رادیکال دانشجویی دهه ۱۸۷۰ بودند و با افراد مسئول ترور الکساندر دوم از نزدیک ارتباط داشتند. کامنف در ۱۹۰۱ به حزب سوسیال‌دمکرات پیوسته و در اختلافات بعدی کنگره ۱۹۰۳ این حزب به حمایت از جناح بلشویک پرداخت. در ۱۹۱۵ به دلیل فعالیت‌های انقلابی به سیری تبعید گردید و در فوریه سال بعد مجدداً به مسکو مراجعت کرد. به محض بازگشت او و سایر انقلابیون به مسکو و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، کامنف همراه با لنین انگاشت‌های خود را در باب چگونگی پیروزی یک انقلاب مارکسیستی انتشار داد. او در همین ایام در کنار زینویف به عضویت هیأت تحریریه «پراودا» درآمد. ناگفته نماند که در جلسه کمیته مرکزی بلشویک‌ها در ۱۹ اکتبر ۱۹۱۷ تنها او و زینویف با نظریات لنین درباره اعلام شرایط انقلابی و بدست‌گیری قدرت از جانب بلشویک‌ها در روسیه مخالفت ورزیدند. هرچند کامنف بعدها در انگاشت‌های خود در این مورد تجدیدنظر کرد(۱). در دسامبر ۱۹۱۸ کامنف از سوی لنین مأمور شد تا ضمن سفر به لندن مبنای نظری دولت جدید اتحاد شوروی را برای دولت انگلستان توضیح دهد، اما ظرف مدت کوتاهی دولت بریتانیا وی را بازداشت و از کشور اخراج نمود. او سپس راهی فنلاند شده و در آنجا هم مجدداً بازداشت شد و این بار به زندان افتاد. او را تا ژانویه ۱۹۱۹ در محبس نگاه داشته و آن‌گاه وی را با یکی از شهروندان زندانی فنلاندی در شوروی معاوضه کردند. در بازگشت خود به شوروی، کامنف به سمت دبیرکلی جمهوری مسکو برگزیده و یکی از پنج عضو دفتر سیاسی (بولیت‌برو) حاکم شد. او در کنار استالین در ۱۹۲۳ به اوج قدرت سیاسی خویش رسید. زینویف، استالین و کامنف در همین دوره سه یار جدانشدنی بوده و «اتحادمثلثی» را که نقشه تسخیر قدرت سیاسی پس از مرگ لنین را در سر می‌پروراند ایجاد کردند. بعد از توطئه‌ها و کارشکنی‌های متعدد شخص کامنف به منظور بیرون راندن تروتسکی از قدرت، استالین شرایط را مناسب یافت تا حکومت مطلقه خود را برپا داشته و به همین منظور مقدمات بیرون راندن دو عضو دیگر اتحادمثلث را از صحنه مهیا ساخت. کامنف که عملاً در مدت بیماری لنین رییس واقعی شورای کمیترهای خلق بود، به بهانه منشأ یهودی داشتن از انتصاب رسمی محروم شد و آلکسی ریکف، متحد استالین، به جای لنین نشست. در واقع رییس شورای مذکور حکم نخست‌وزیر یا رییس دولت را داشت. کامنف و زینویف وقتی از ماجرا در ۱۹۲۶ باخبر شدند که دیگر استالین تمام شرایط را برای کنار گذاردن آنها فراهم ساخته بود. همین امر سبب شد تا کوشش کامنف برای اتحاد و آشتی با تروتسکی کارساز نیافتد و خود این تلاش جرمی بر علیه او و سازه‌ای مهمی در فرصت‌دادن به استالین برای پدید آوردن قدرت مطلقه خود شود. وقتی دو عضو سابق دیگر اتحادمثلث تلاش نمودند تا صدای مخالف درون حزب باشند، استالین با استفاده از فرصت، آنها را به اتهام توطئه بر ضد نظام سوسیالیستی از کمیته مرکزی اخراج کرد. کمیته مرکزی، به فرمان استالین، آنقدر فشار را بر کامنف و زینویف افزایش داد که آنان مجبور به امضاء عهدنامه‌ای و سپاردن تعهدی به سکوت و امتناع از هر فعالیتی بر علیه سیاست‌های رسمی دولت وقت شدند. عهدنامه‌ای که تروتسکی به خاطر سر باز زدن از امضاء آن به قزاقستان تبعید شد. در سال ۱۹۳۶ با تصویب قانون اساسی جدید شوروی که با تالیفات بسیاری همراه بود، استالین قدرت مطلقه کشور شد. نخستین دور محاکمات بزرگ در این کشور هم در همین زمان آغاز گردید. کامنف را به اتهام همکاری با توطئه سوقصد به جان بیرگی کیروف بازداشت کرده و به ۱۰ سال زندان محکوم نمودند. سال بعد بار دیگر وی را از زندان به دادگاه فراخوانده و او را در یک دادگاه نمایشی محاکمه کردند. این محاکمه که در تاریخ شوروی به «محاکمه کانون تروریستی

تروتسکی - زینووف» سهرت یافته و در خارج از شوروی به «مخاکمات نمایشی مسکو» معروف شد. دو تن از نزدیکترین یاران لنین یعنی کامنف و زینووف که در روی کار او درین استتین و غلبه بر تروتسکی نقش بیادین دانستند به اتفاق چهارده نفر دیگر از مقامات برجسته حزب کمونیست شوروی به اتهام همکاری و رابطه با گروه تروریستی تروتسکی در خارج محاکمه و جملگی محکوم به اعدام شدند و حکم بلافاصله در مورد آنان اجرا گردید. استالین می دانست که به علت سوابق و موقعیت این افراد تنها راه موفقیت آمیز کشتار آنها گرفتن اعتراف از زبان خود آنها است. بنابراین منشأ و مبدأ اعترافات اجباری در شوروی را باید از همین تاریخ دانست و فراموش نکرد که اعترافات از زمان قدرت گیری استالین آغاز شده بود. اما در این دوره شکل نظام مند به خود گرفت. حکم اعدام کامنف در مسکو به تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۳۶ به مرحله اجرا گذارده شد. (م)

۲۲- Grigory Yevseevich Zinoviev (۱۸۸۳-۱۹۳۶) سیاستمدار بلشویک و از یاران نزدیک لنین. پیش از انقلاب ۱۹۰۵ زمانی که بیست ساله بود به بلشویک ها پیوست. در کنگره پنجم حزب در ۱۹۰۷ عضو کمیته مرکزی شد. زینووف در کمیته نگارش روزنامه های عمده بلشویکی «پرولتری» و «سوسیال دموکرات» مشارکت داشت. او تا ۱۹۲۷ عضو دفتر سیاسی و رییس کمیته اجرایی کمیترون (انترناسیونال سه) بود. در دهه ۲۰ از متحدین استالین محسوب می شد. پیش از پیروزی انقلاب طرفدار تأسیس یک حکومت ائتلافی سوسیالیستی بود. به یاری کامنف ابوزیسیون جدیدی به نام «ابوزیسیون لنینگراد» تأسیس کرد. در ۱۹۳۵ دستگیر و به ده سال زندان محکوم شد و سپس در دادگاه نمایشی مسکو محاکمه و محکوم به اعدام گردید. مثل بوخارین و سایر ابرویاختگان، از او در ۱۹۸۸ اعاده حیثیت شد. ن. ک. به. و. شتالیک، «روشنفکران و عالیجنابان خاکستری» (تهران، ۱۳۷۸/۱۹۹۹)، ت: غ. میرزا صالح، ن: انتشارات مازیار، ص ۸-۱۰۷. (م)

۲۵- Nikolay Ivanovich Bukharin نظریه پرداز، اقتصادسنج، بلشویک بورو و کسی که لنین وی را «سوگلی حزب» خوانده بود به سال ۱۸۸۸ متولد گردید. بوخارین سردبیری روزنامه برادوا را در سال های ۲۹-۱۹۱۹ عهده دار بود و در میانه ۲۹-۱۹۳۳ عضو دفتر سیاسی (پولیت برو) شد. در جریان جنگ داخلی وابسته به جناح کمونیست های افراطی بود و بعدها در زمان به قدرت رسیدن استالین به دگراندیشان موسوم به راست گروید. اگرچه در زمان تصفیه تروتسکی و یارانش، بوخارین با استالین همراه بود، اما پس از مدتی بختک سوم این تصفیه ها گریبان خود وی را هم گرفت. در جریان اجرای برنامه پنج ساله اول استالین، دو نفر (ریکف و تومسکی) از دفتر سیاسی به همراه بوخارین در رابطه با اعمال خشونت در اجرای برنامه اشتراکی کشاورزی - کولاک ها - سر ناسازگاری گذاشتند همین مخالفت که دیگر برای استالین حتی تصور آن هم امکان پذیر نبود، سبب شد تا نخست این سه تن، به سال ۱۹۲۹، از دفتر سیاسی به جرم انحراف دست راستی و ارتباط با امپریالیست های خارجی و حمایت از بازگشت سرمایه داری اخراج شوند. مدتی بعد بوخارین به سردبیری روزنامه ایزوستیا منصوب شد (۷-۱۹۳۳). در فوریه ۱۹۳۷ او دستگیر و در سال بعد در دادگاه نمایشی گروه تروتسکیست های دست راستی محاکمه و در ماه مارچ همان سال تیرباران شد. اما پس از مرگ استالین و تقبیح او به خاطر اعمال جنایت کارانه اش، از بوخارین، به مانند بسیاری دیگر از حیثیت باختگان، در ۱۹۸۸ اعاده حیثیت شد. از معروف ترین نوشته های بوخارین در ایران می توان به «الفبای کمونیسم» و «ماتریالیسم تاریخی» اشاره کرد. (همانجا، ص ۱۱۴؛ م. طلوعی، «از لنین تا گورباچف» (تهران، ۱۳۶۷/۱۹۸۸)، ن: سازمان انتشارات هفته و انتشارات انزلی، ص ۸-۱۹۷. (م)

۲۶- R. Medvedev, *Let History Judge* (New York: Vintage, 1973), 236

• این کتاب باین مشخصات به فارسی ترجمه شده: ر. مدودف، «در دادگاه تاریخ» (تهران، ۱۳۶۰/۱۹۸۱)، ت: م. هزارخانی، ن: خوارزمی.

۲۷- E. Abrahamian, "The Paranoid Style in Iran Politics," in *Khomeinism: Essays on the Islamic Republic* (Berkeley: University of California Press, 1993), 111-31; A. Ashraf, "Conspiracy Theories," *Encyclopaedia Iranica* (Costa Mesa: Mazda, 1992), 6:138-47

۲۸- A. Kors & E. Peters, *Witchcraft in Europe: A Documentary History* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1995), 175

۲۹- R. Conquest, *The Great Terror* (NY: Macmillan, 1973), 667

۳۰- H. Lea, *A History of the inquisition in the Middle Ages* (London: Macmillan, 1992), 1:406

۳۱- Ibid., vols. 1-4

۳۲- Kors & Peters, *Witchcraft in Europe: A Documentary History*, 168

۳۳- دوران معروف به حاکمیت تفتیش عقاید یا *Inquisition* از سال ۱۴۷۸ میلادی آغاز شد. (م)

۳۴- H. Lea, *A History of the inquisition in the Middle Ages*

۳۵- Conquest, *The Great Terror*, 673. See Also A. Vaksberg, *Stalin's Prosecutor: The Life of Andrei Vyshinsky* (New York: Weidenfeld, 1990), 122

۳۶- A. Vaksberg, *Stalin's Prosecutor*, 123

۳۷- همانجا، ص ۵۲

- ۳۸- F. Beck & W. Gordin. *Russian Purge and the Execution of Confession* (New York: Viking, 1951). 184  
Ibid., 39. 169-۳۹
- ۳۰- *Uzoya*: فرانسیکو خوزه گوویا، نقاش اسپانیایی، تولد: ۱۷۴۶، وفات: ۱۸۲۸. (م)
- ۳۱- The Holy Office (م)
- ۳۲- Deconstructionalist: واسازی، نوعی نقدی که معتقد است به خاطر ویژگی‌های زبانی انسانی هیچ متنی دارای معنی ثابت و مسجّم نیست. (م)
- ۳۳- T. Asad, *Genealogies of Religion* (Baltimore: John Hopkins University Press, 1993). 83-124
- ۳۴- کمیته‌ن سازمان جهانی احزاب کمونیست در سال‌های ۱۹۱۹-۴۳ میلادی به سرپرستی اتحاد شوروی سابق بود. (م)
- ۳۵- «گولاک» (Gulag) مخفف *LAG erei* مخفف *Glavnoe Upravlenie (ispravitel'no-Trudovikh)* به معنی «اداره کل (کاردرمانی در) اردوگاه» است. این زندان مخوف دورافتاده سیاسی و بیگاری‌گاه در سبیری واقع شده و در زمان استالین محل نگهداری تعداد عظیمی از دگراندیشان و مخالفان وی بود. این جایگاه «کاردرمانی» راز جمله مخوف‌ترین زندان‌های تاریخ بشریت قلمداد می‌کنند. (م)
- ۳۶- I. Deutscher, *The Prophet Outcast* (New York: Oxford University Press, 1962). 370
- ۳۷- خاندان سلطنتی تیودور در بریتانیای کبیر از ۱۴۸۵ تا ۱۶۰۳ میلادی. (م)
- ۳۸- وظفری، «حبسیه در ادب فارسی: از آغاز شعر پارسی تا پایان زندیه»، (تهران، ۱۳۶۶/۱۹۸۷)
- ۳۹- ب. علوی، «ورق‌پاره‌های زندان»، (تهران، ۱۳۳۱)، صص ۳۷-۳۶. (کتاب مذکور در آمریکا در دهه ۱۹۹۰ توسط انتشارات «ایرانزمین» واقع در ارواین - کالیفرنیا تجدید چاپ شده است - م).

Reza.Golshan.com  
www.KetabFarsi.com





# دوران رضاشاه

زندانیان قصر به‌باستیل ایران شهرت داشت. اما در واقعیت، چنین شهرت خوفناکی برازنده آن نبود.

اردشیر آوانسیان، «خاطرات»

## مجازات‌های سنتی

ایران قرن نوزدهم - به مانند بسیاری از جوامع سنتی - تخلفات را نه با زندان‌های درازمدت بلکه همراه با شکل‌های گوناگون خشونت‌های بدنی و مرگ جانگداز مجازات می‌کرد. دادگاه‌های شرعی و عرفی، طیفی از تنبیه‌های بدنی - برخی تجویز شده توسط قرآن و سنت - را وضع می‌کردند. این تنبیه‌ها از حدقه درآوردن چشم‌ها، قطع انگشتان دست و پا و بریدن گوش، دار زدن، سر بریدن، خفه کردن، به چهار میخ کشیدن، شکم دریدن، مصلوب نمودن، از صخره به پایین پرتاب کردن، زنده به گور نمودن و چهار شقه کردن را شامل بودند. از همه مرسوم‌تر، فلک کردن است که شرح ساده آن، با چوب یا شلاق به کف

پای برهنه زدن، بود. انگلیسی‌ها به این مجازات *bastinado* (فلک کردن) - واژه‌ای مشتق از زبان اسپانیولی - می‌گفتند. اسپانیایی‌ها، خودشان، واژه‌ای باریشه فارسی - *falanga* - را ترجیح می‌دادند. فلک به وسیله حکام ولایتی، ریش سفیدان قبایل، بزرگان عشایر و حتی کدخداهای دهات به مورد اجرا گذارده می‌شد.<sup>۱۱</sup>

ایران، همانند اروپای سنتی، از زندان‌های مناسب به مفهوم محل‌هایی برای حبس درازمدت متهمان، پیش از محاکمه، برخوردار نبود. برعکس، آنها زندانها و سیاهچالهای کوچکی برای افراد منتظر محاکمه یا مجازات، داشتند. این زندانها به طور ثابت در پادگانهای سلطنتی، قلعه‌ها و زرادخانه‌ها قرار داشتند. چهره‌های برجسته، به کیفرهایی همراه مجازات‌های بدنی، تبعیدهای داخلی (اغلب به زادگاه‌های خودشان) یا اعزام به کلات‌های دورافتاده بی‌پناه، محکوم می‌شدند. معروفترین مناطق از این دست ماکو در شمال آذربایجان، کلات در شمال خراسان و خرم‌آباد نزدیک مرزهای جنوب غربی، بودند. آخرین آنها، محلی ترسناک به نام فلک‌الافلاک<sup>۱۲</sup> بود. استفاده از این تبعیدگاه‌ها تا دهه ۱۳۳۰ ادامه داشت.

در تئوری، دادگاه‌های شرعی و عرفی اختیارات مجزایی داشتند. دادگاه‌های عرفی، زیر نظر شاه و حاکمانش به پرونده‌هایی رسیدگی می‌کردند که مستقیماً با امور کشوری مرتبط باشند. آرای نهایی برپایه سُننِ نانوشته و مصلحت سیاسی صادر می‌شد. دادگاه‌های شرعی زیر دست قاضی (شرع) و شیخ‌الاسلام، قوانین مذهبی مربوط به اخلاقیات، حقوق مدنی و امور جنایی را اعمال می‌کردند. در عمل، مرزبندی چندان روشن و صریحی میان این دو وجود نداشت. شاه طالب داشتن اختیار نهایی بر مجازات‌مرگ (اعدام) بود. او، قاضی و شیخ‌الاسلام را برای دادگاه‌های شرع بر می‌گزید. دادگاه‌های عرفی، خودشان، ظاهراً توسط قوانین شرع (شریعت) پابرجا بودند. افزون‌بر این‌ها، اکثر جرائم عمده - مثل ارتداد، آشوبگری و حتی راهزنی - می‌توانست تعرض علیه دولت (قوانین عرفی) و اُمت (قوانین شرعی) قلمداد شود. از همه جرائم جدی‌تر مفسد فی الارض، به معنای پراکندن "فساد اخلاقی" و "فتنه سیاسی" بر روی کره زمین، بود.

هر دو نظام، به میل خود دوباره شکنجه کیفری را احیاء کردند، گرچه قانون شرع، در تئوری، چنین عملی را ناپسند می شمارد. مگر این گفته خود پیامبر نبود که "خداوند افرادی را که در این دنیا دیگران را عذاب می دهند، در آن دنیا مجازات خواهد کرد"؟<sup>۳۱</sup> مگر این رسول الله نبود که وقتی اهالی مکه یار و یاور وی، بلال را، برای نفی اسلام تحت ضرب و شتم قرار دادند، خشمگین شد؟ به روایتی، بلال حاضر بود هر چیزی، حتی یک سوسک را به عنوان پروردگار واقعی بپذیرد، تا مگر عذاب تحمل ناپذیرش متوقف گردد<sup>۳۲</sup>. مگر جانشینان پیغمبر - خلفای راشدین - به علت آنکه چنین فشاری می تواند شاهدان دروغین را بترساند، با صراحت حتی تهدید لفظی را ممنوع نکردند؟<sup>۳۳</sup> از این ها گذشته، قوانین شرع - مانند قانون کلیساهای رُم باستان - قوانین مبتنی بر مدارک و شواهد بسیار سختگیرانه ای، بویژه در باب جنایات بسیار جدی، درست کرد. این قوانین، با رد کامل شواهد فرعی، شاهدان عینی را اساس کار خود قرار دادند. قوانین مذکور قید نموده اند که شاهدان عینی باید فوق العاده امین باشند، این معمولاً به معنای حداقل دو مرد مسلمان درستکار است. قوانین مورد اشاره همچنین قید کرده اند که اعتراف، اگر آزادانه، شفاهی و علنی نباشد، در دادگاه قابل قبول نیست.

این قوانین قاطع، احکام شرع را - دوباره مانند قانون کلیساهای رومی ها - به سوی اتکا گسترده بر اقرارهای متهم کننده، درست وقتی که تظاهر می شد چنین گفته هایی کاملاً داوطلبانه است، سوق می داد. در نتیجه، این قوانین، تحت ظواهر گوناگون؛ مصلحت، حفاظت از جامعه و نظام، توبه، (چون توبه می تواند مجازات های این دنیا و آخرت را تخفیف دهد) تعزیر (مجازات امتیازی) - واژه ای غیر قرآنی که به مجری قانون اجازه می دهد تنبیه فرعی برای متهمان به بزهکاری، شامل متهمین به شهادت دروغ، را معلوم نماید؛ شکنجه کیفری را می پذیرد. به طور خلاصه، برخلاف پیامبر و خلفای راشدین، مجریان قانون، با تظاهر به این که اعترافات ارایه شده در دادگاه علنی، کاملاً با فشارهای بدنی اعمال شده هنگام بازجویی بی ارتباط بوده، آزادانه شکنجه های کیفری را احیاء کردند.

هرچند ایران قرن نوزدهم شکنجه کیفری را پشت درهای بسته نگاه داشت، مجازات‌های رسمی در ملاء عام - اغلب در میدان فلکه - اجرا می‌گردید. این مجازات‌ها به وسیله میر غضب‌ها و فراشان آنها اجرا می‌شد. میر غضب‌ها به نسق‌چی‌ها - به طور تحت‌اللفظی آنهایی که هم "قطع عضو می‌کنند" و هم "نظم رابه دستجات اجتماعی بازمی‌گردانند" <sup>۶</sup> - هم شهره بودند. برای فوکو، قطعاً چنین روابط دوگانه‌ای باید جذاب باشد. میر غضب‌ها با پوشیدن کلاه مشکی و کت قرمز، پیشگام رژه‌های سلطنتی بودند و بی‌رحمی و اقتدار خودشان را برای مردم به نمایش می‌گذاشتند. با منصوب نمودن حاکمان ولایات، شاه یک میر غضب و یک خنجر جواهرنشان رابه نشانه نمادی از امتیاز ویژه سلطنتی بر مرگ و زندگی، به آنان اهداء می‌کرد.

سیر جان ملکم، سفیر بریتانیا در قرن نوزدهم در دربار قاجار، می‌نویسد که شاه با حداقل استفاده از اعدام‌های علنی شقاوت آنها را حفظ کرده، اما "ستمگری ماجراجویانه" آنان رابه حداکثر رسانده است <sup>۷</sup>. جعفر شهری، نویسنده «تاریخ اجتماعی تهران»، یادآوری می‌کند که در اواخر قرن نوزدهم میر غضب‌ها وظایف خود - تازیانه زدن بر پشت و کف پا؛ درآوردن چشم از حدقه؛ و قطع انگشتان پا، بریدن گوش و زبان - را در میادین عمومی انجام می‌دادند. آنها همچنین محکوم‌شدگان را در میادین عمومی به‌دار می‌آویختند، از دیوارهای شهر به پایین پرتاب می‌کردند یا آنها را از دهانه توپ شلیک می‌کردند <sup>۸</sup>. این آخری احتمالاً از ابداعات بریتانیایی‌های مقیم هند الهام گرفته شده بود.

محکوم پیش از بالا رفتن از سکوی دار، دور بازار گردانیده می‌شد. در تهران قرن نوزدهم، سکوی اعدام یک سکوی آجری هشت ضلعی با یک تیر شبیه به دکل در میدان قایق مجاور ارگ شاهی بود. در آغاز قرن بیستم، اعدام‌ها به میدان پرهزینه توپخانه داخل ارگ شاهی بین وزارتخانه‌ها، تلگراف‌خانه و انبار شاهی، انباری که به عنوان سیاهچالهای سلطنتی هم از آن استفاده می‌شد، نقل مکان کرد. این انبار ابتدا با حبس و سپس با زندان مترادف شد. همین‌طور در زبان محاوره، هم به خاطر دید دایره‌وار آسمان (فلک) از حیاطش و هم

بخاطر افرادی که در آن محل به فلک بسته شده و فلک می شدند، به فلکه شهرت یافت. قربانیان در مدتی که تازیانه نوش جان می کردند، قادر بودند از چشم انداز شغف انگیز این حیاط هم بهره مند شوند.

**شهری مدعی است که میرغضبان و فراشان شان دایماً متهمان ارتکاب جنایت را در سیاهچالهای سلطنتی شکنجه می کردند. فهرست او از شکنجه ها حاوی گرسنگی، بی خوابی، به زنجیر کشیدن در تاریکی، سلولهای مرطوب، قرار دادن سنگهای سنگین بر روی سینه، فروکردن سر در آب، نشان دادن بر روی آجرهای داغ، راه رفتن بر روی ذغالهای سرخ، سنگ آهک و مدفوع در دهان، آویزان کردن وزنه بر آلت تناسلی، چکاندن چربی داغ بر روی پوست، از پا آویزان کردن و البته، از همه متداول تر، فلک کردن، است. او می افزاید که میرغضب همواره تحت فشار بود تا "اعتراف" مناسب را از "گناهکار" بگیرد.**

واپسین دورنمای خشونت در اعدام ۱۲۳۱ با بیان متبلور شد. آنها به خاطر موعود خواندن باب (دروازه) <sup>(۱۰)</sup> و کسی که «من یظهره الله» است، متهم به تلاش جهت شاه کشی و ارتداد شده، سی بابی به جرم "مفسد فی الارض" و "قیام مسلحانه علیه خدا و پیامبرش" گناهکار شناخته شدند. این افراد با قل و زنجیر به دور تهران گردانیده شده، واپسین مهلت به آنها داده شد تا توبه کرده و آن وقت برای اعدام به دسته های کوچکتر - خاندان سلطنتی، قبیله قاجاری، روحانی، وزارتخانه ای، ارتشی، بازرگانان و هیأت بازاری - تقسیم شدند. برخی قبل از تیرباران کور شدند؛ دیگران به طور متناوب ضربات چاقو خوردند و سپس سر از بدنشان جدا گردید؛ باقی پیش از آویختن به دار، بی رحمانه کتک خوردند. رهبران را پس از "شمع آجین نمودن" <sup>(۱۱)</sup>، دو شقه کردند. بخاطر رعایت احترام سلطنت، ناصرالدین شاه مجازات قربانی تعیین شده خود را به مستخدم دولت واگذار کرد.

فرستاده بریتانیا کوشش کرد رئیس الوزرا را متقاعد کند تا از این "شکنجه های چندش آور" دست بکشند، استدلال وی این بود که چنین اقداماتی اروپایی ها را "منزجر" کرده، وجهه "پیشرفت به سوی تمدن" <sup>(۱۲)</sup> در ایران را خدشه دار می سازد. اما پاسخ دندان شکن رئیس الوزرا این

بود که "حالا فرصت را نباید از دست داد" و "مسئولیت" اعدامها باید "همه گیر شود". بانو شیل، همسر نماینده بریتانیا می نویسد، زمانی که محکوم "جزای" عادلانه خود را دریافت نمود، میرغضب به نشانه قدردانی ملوکانه و "ورود به جمع" میان شرکت کنندگان شیرینی پخش کرد. تمامی جامعه - نه فقط شاه و دولت - را می توانستی در آن وضع به عنوان جلاد اعظم تصور کنید. بانو شیل می افزاید: "گفته می شد تمام این خونریزیها تأثیر مطلوبی بر روی مردم ندارد. حس ترحم نسبت به عاقبت آزاردیدگان در برآشفتهگی ناشی از سوؤقصد به جان شاه، گم شده بود"<sup>۱۲۱</sup>.

هرچند چنین نمایشات چشمگیری دیگر تکرار نشد، مجازاتهای علنی در قرن بیستم هم ادامه یافت. یادداشت‌های روزانه ۱۲۸۳-۱۲۷۲، حوادث روزمره شیراز را، فهرست وار، این گونه توصیف می کند: تنها در این شهر ۱۱۸ قطع عضو، ۴۱ انگشت، ۳۹ پا و ۳۸ گوش؛ ۱۱۰ مورد شلاق زدن؛ ۴۸ مورد سر بُریدن؛ ۱۷ مورد دار زدن؛ ۱۱ مورد چهار شقه کردن؛ ۴ مورد از دیوار به پایین پرتاب نمودن و ۲ مورد شکم دریدن<sup>۱۲۲</sup>. این مجازات‌ها در منظر عمومی اجرا می گردید و به عنوان عبرت برای سایرین، بدن‌ها به معرض نمایش همگانی گذارده می شد. بیشتر اعدام شدگان از میان عشایرنشینان متهم به راهزنی یا دزدی سرگردنه بودند.

در نتیجه، نظام قضایی سنتی ایران و اروپا وجوه مشترک بسیاری داشتند. هر دو با رد شواهد فرعی، اتکای بسیاری بر شکنجه‌های کیفری و اعترافات علنی داشتند. هر دو، مجازات را دورنمای عمده پیشگیری و تحت تأثیر قراردادن عموم نسبت به قدرت پادشاهان پُرابهت می دانستند. هر دو مجازات و تنبیه را بیشتر بدنی دانسته و به ندرت زندانیان را برای مدت طولانی به بند می کشیدند. آنها سیاهچال و زندان داشتند ولی فاقد بازداشتگاه و ندامتگاه بودند. اگر تنبیه‌های بدنی در ایران مرسوم تر بوده، دلیلش، به وضوح، این بود که اروپاییان می توانستند خلافکاران را به مستعمرات و گالی‌های<sup>۱۲۳</sup> دریایی تبعید کنند. ایران از چنین امکانات تجملی برون مرزی بی بهره بود.

این دو، البته، از یک نظر با هم تفاوت داشتند. در حالی که اروپاییان، هر از چند گاهی، علیه "شیطان و عواملش" تعقیب و تنبیه ساحران را به راه می انداختند، ایران، مانند دیگر کشورهای خاورمیانه و جهان آسیایی ارتدوکس - با وجود اعتقاد توده ها و نخبگان به وجود شیطان و جن هایی که قادر به ویرانی جامعه هستند - چنین کارهایی نمی کرد. شاید یکی از علل عدم تعقیب و تنبیه ساحران این باشد که عموم، شامل روحانیون دین پایه، بی درنگ برای برخورد با "جادو و نظر بد" متوسل به معجزات عامیانه می شدند: رفتن سراغ فال گیرها؛ "حکیمان پیرزن" رایج؛ قربانی کردن حیوانات؛ صدقه؛ دعا و توسل به معصومین؛ زیارت زیارتگاه های مقدس، شامل قم، نجف، کربلا، مکه، مدینه و مشهد (تلویحاً "آرامگاهها") و از همه رایج تر زیورهایی که با دعا، ادویه جات، سنگ های مُتَبَرک، صدف های دریایی یا آیات قرآن همراه شده و برای دفع بلا یا چشم بد برگردن، انگشت یا بازو بسته می شدند. ذکر و دعای خیر که به صورت ضمنی از سوی اسلام پذیرفته شده قادر به شفای بیماران، جان دادن دوباره به حیوانات مریض، درمان نازایی، یافتن اموال گمشده، جلوگیری از دلمه شدن گره و حتی خنثی نمودن بلاهای طبیعی بود. علاوه بر این ها، ساختار خانواده (ازدواج زودرس زنان و گنجانیدن مادر بزرگ در جمع خانوارهای بزرگ) تعدادی زن ناتوان سالخورده تولید کرد، همان انگیزه ای که از اهداف اصلی تعقیب و مجازات جادوگران در اروپا بود. به طور خلاصه، جامعه ایران به وجود جن و پری اعتقاد داشت، از همین روی عاجز از تعقیب و مجازات سبک اروپایی ساحران، با شیوه تفتیش عقاید، زنده سوزانی و ندامت های علنی آنان، بود.

## اصلاحات قضایی

اصلاحات قضایی به تدریج وارد ایران شد. چکه چکه در آخرین ربع قرن نوزدهم؛ سپس به صورت موج در اولین ربع قرن بیستم و سرانجام هنگامی که رضاشاه سلسله پهلوی را در ۱۳۰۴ بنیان گذارد، به شکل سیلاب جاری شد. کوچکترین تصور تحول در آخرین

سال‌های حکومت ناصرالدین‌شاه (۱۲۷۵-۱۲۲۷)، موقعی که گروه کوچکی از اصلاح‌طلبان، معروف به منورالفکرها یا روشنفکران، پرسش‌های بنیادینی رادرباره نظام سنتی قضایی مطرح ساختند، شکل گرفت. آنها کمبود همسانی میان دادگاه‌های عرف و شرع، خطوط مبهم میان آن دو؛ نفی شواهد فرعی؛ اقتدار مغشوش روحانیون؛ وضعیت تحقیرکننده زنان و غیرمسلمانان؛ مقوله قصاص و خون‌بها؛ تنبیه‌های بدنی که افراد را بدون دست و پا و بنا براین غیرسازنده برای اجتماع می‌کرد؛ استدلالی که قانون نه بین دولت و ملت که مابین خصومت‌های خانوادگی، عشایری و قبایلی میانجیگری می‌کند و احکام بسیار سخت برای جرایم بدون صدمه جانی یا زیان شخصی مانند مستی، ارتداد، لواط و زنا، را زیر سؤال بردند.

اضافه بر این‌ها، چنین بینشی با رد بربریت، عقاید قرون وسطایی و به قول فوکو "مازاد اقتدار استبداد آسیایی"، شروع به درک شکنجه کیفری و تنبیه‌های بدنی کرد. به همان صورتی که اصلاح‌طلبان قرن نوزدهم روسیه خرید و فروش رعایا به همراه زمین را به عنوان نشانی از "اشراف‌زادگی عقب‌افتاده" رد کردند؛ همتای ایرانی آنان هم شکنجه‌های کیفری و تنبیه‌های بدنی را "مهرتضمین استبداد آسیایی" یافتند.

ناصرالدین‌شاه کوشش کرد ضمن تعدیل وحشت از اعدام‌های علنی، با "گفتمان" جدید برخورد نماید و در مقاطع متعدد شکنجه کیفری را - دست‌کم در موارد سیاسی - غیرقانونی سازد. استفاده از شکنجه، به هر حال، بر روی خلافکاران عادی به شکل گسترده‌ای، هم برای کسب اعترافات و هم برای یافتن اموال مسروقه، ادامه یافت. به طور شگفت‌آوری، وقتی ناصرالدین‌شاه ترور شد، پادشاه جدید به میرغضب مجوز شکنجه قاتل را نداد، هرچند جلاد به کارآمدی چنین شیوه‌هایی برای بر ملا نمودن شبکه‌ها و همدستان پنهان متهم اعتقاد راسخ داشت. ضارب در ملاء عام، در حالی که ارکستر ارتش آخرین سخنرانی وی را تحت الشعاع قرار داده بود، حلق‌آویز شد. این واقعه در تقابل آشکار با اعدام با بیان در ۱۲۳۱ بود.



فشار جهت اصلاحات قضایی در زمان انقلاب مشروطه (۸۸-۱۲۸۴) افزایش یافت. در واقع، جرقه انقلاب با شلاق خوردن پیشه‌وری نامدار، به عنوان پوششی در برابر افزایش بهای نیشکر، زده شد. در مقابل، از نظر مشروطه‌خواهان، شلاق زدن در ملع عام کسر شأن بود؛ فراشان سلطنتی "فرومایه‌ترین آدم‌ها" محسوب می‌شدند و نسوچی‌ها و میرغضبان چیزی بیش از "شکنجه‌گران و مردم‌آزاران عادی" نبودند. يك روزنامه، مجموعه رنگی کاریکاتورهایی را برای مدت مدیدی با عنوان "مجازات‌های پادشاه مستبد" منتشر ساخت که به صورت عریان هولناک‌ترین اعدام‌های سنتی اجرا شده توسط میرغضبان - مانند سر بریدن در ملاء عام، زنده بگور کردن، چهار قارچ نمودن، چشم درآوردن و شکم دریدن - را نشان می‌داد<sup>۱۵</sup>. کاریکاتورهای مذکور مدعی بودند که اصلاح‌ناپذیری نظام عقب‌افتاده پیشین را "تصویر می‌کنند" - هرچند بسیاری از این مجازات‌ها پیشتر کنار گذاشته شده بود. دقیقاً همین کاریکاتورها (انگاره‌ها) در ۱۳۵۸ نیز جهت تصویرنمودن رذالت پادشاهان تجدید چاپ شدند<sup>۱۶</sup>.

در سال ۱۲۸۸ به‌رغم مقاومت محافظه‌کاران، ساز و برگ اصلاحاتی آرام مهیا گردید. عرف را عدلیه نامیدند و دفتر مرکزی برای تشخیص پرونده‌هایی که می‌باید به دادگاه شرع ارجاع گردد، تشکیل شد. دوباره ممنوعیت شکنجه‌های کیفری مقرر گردید و وعده رعایت استقلال قوه قضاییه داده شد. به‌علاوه، اعدام‌ها به دار زدن و جوخه آتش محدود شد. زمانی که فضل‌الله‌نوری، از سران روحانیون محافظه‌کار، به مرگ محکوم گردید، او را بی‌درنگ حلق‌آویز کردند. دادگاه انقلاب وی را "مفسد فی الارض" شناخت چون فتوای او مؤمنان را به "ریختن خون" رهبران مجلس به اسم "کافر"، "مرتد" و "بایبان پنهان" واداشته بود. برای برخی، شرع به روحانیون عالیرتبه این قدرت را می‌داد تا بر علیه کفار فتوا صادر کنند - گرچه چنین فتواهایی تجاوز از قدرت سلطنتی بود. همین محکمه، دو سلطنت طلب شاخص راهم محکوم به مرگ کرد. نوری در برابر جمعیت عظیمی که وی را هو می‌کردند در میدان توپخانه به دار آویخته شد. دو نفر دیگر، دور از

چشم مردم، در باغی محصور تیرباران شدند. از این‌ها گذشته، اصلاح‌طلبان افسران سوئدی را به کار گماردند تا ژاندارمری برای روستاها، شهربانی برای شهرها و زندان‌های شهری - که به زودی با شهربانی ادغام شدند - پدید آورند<sup>۱۷</sup>. تهران صاحب یک زندان مرکزی شد که رسماً به زندان موقت مشهور بود و به خاطر قرارگرفتنش در محل سیاهچال‌های سلطنتی قدیم، در زبان عامیانه به فلکه<sup>۱۸</sup> شهرت یافت. ساختمان دو طبقه چهارگوش دور حیاط بزرگ زندان مرکزی، یک ورودی بسیار عظیم و سه دروازه کوچکتر داشت که درونی و بیرونی را از هم جدا می‌کرد. بخش بیرونی شامل یک دفتر و اتاق‌نگهبانان بود. قسمت درونی، هشت زندان (چهار سلول در هر طبقه) داشت. طبقه اول، سلول‌های انفرادی کوچک دو متر در یک متر داشت. این سلول‌ها دارای تخت‌های فلزی و یک دستشویی و آبریزگاه مشترک، برای همه، در راهرو بودند. طبقه دوم دارای زندان‌های بزرگی بود که هر یک می‌توانست مابین سی تا پنجاه زندانی را در خود جای دهد. به قول یکی از زندانیان، طبقه اول نه به خاطر سلول‌های انفرادی که به خاطر تاریکی و جهنمی بودنش خوف‌آور بود<sup>۱۹</sup>. دیگری می‌نویسد سارقان اغلب آنجا (طبقه اول) جای می‌گرفتند تا مجبور شوند محل اختفای اموال مسروقه را فاش سازند<sup>۲۰</sup>. زندان‌های شهرستان‌ها از این هم بدتر بودند، آنها تسهیلاتی چون تخت، دوش و پیشاب مناسب نداشتند.

اصلاحات قضایی واقعی تا اواخر دهه ۱۳۰۰ - پس از آنکه رضاشاه حکومت پهلوی را بنیان گذارد - آغاز نشد. او وظیفه اصلاحات قضایی را به علی اکبر داور، وزیر دادگستری، فیروز میرزا فرمانفرما، وزیر دارایی و عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار، که به اتحادمثلث شهره بودند، محول کرد. اتحادمثلث تحصیل کرده اروپا - دو نفرشان در رشته حقوق، رشته مورد توجه پسران زمینداران بزرگ - بودند. نسل‌های بعدی برای توهین، به آنها فکلی و غریزده می‌گفتند. اما آنها - برخلاف جانشینان خود - به این درک رسیده بودند که رسوم سنتی، مانند تبعیضات مذهبی و تنبیه‌های بدنی، بدون نوسازی بنیادین کل نظام قضایی از بین نخواهد رفت.

نقطه نظر آنان در مقاله‌ای به قلم فیروز میرزا با عنوان «قانون جزایی» منعکس شده است<sup>(۲۱)</sup>. این مقاله، با مقایسه کلیات تکامل قانون‌گرایی در اروپا و قانون قصاص در قبایل ابتدایی شروع شده و با پدیدار شدن یک نظامنامه منظم دولتی در قرن نوزدهم خاتمه می‌یابد. تمرکز فیروز میرزا بر داده‌های بکاریا، روسو، کانت، مونتسکیو و بنتام استوار است و جالب اینکه، او نگرانی آنان، پیرامون حمایت از افراد در برابر حکومت را نادیده گرفته است. دلواپسی خود او، حمایت از افراد در برابر حکومت نیست بلکه دورنگه داشتن دولت از آنچه در برداشت وی قید و بند سنتی روسای عشایر، متنفذین محلی و از همه جدی‌تر، بازگشت روحانیون به وضع پیشین، است.

حکومت اتحادمثلث، از مجلس دست‌نشانده استفاده کرد تا نظام قضایی را نوسازی کند. آنها وزارتی با عنوان دادگستری پایه‌گذاری کردند. دادگاه‌هایی در سطح کشوری، ناحیه‌ای و شهرستانی، همراه با دیوانعالی کشور در سطح مملکتی، به وجود آوردند. دادگاه‌های شرع، قبیله‌ای و عشایری را لغو نمودند. وکلا و قضات را مجبور به کسب تعلیمات حقوقی امروزی - چه از غرب و چه از دانشکده نوین یاد حقوق دانشگاه تهران - کردند. قوانین جزایی و جنایی را براساس قوانین ایتالیا و سوئیس تدوین کردند. قوانین جدید همه مسلمانان و غیرمسلمانان را شامل می‌شد، قوانین مبتنی بر شواهد مدرن، بویژه شواهد فرعی را پذیرفته، مفهوم قصاص و خونخواهی خانوادگی و خون‌بها را رد کرده، از تنبیه بدنی به نفع محکومیت زندان کاستند و بر اهمیت زندان و بازپروری تأکید داشته، مجازات اعدام را اساساً منحصر به قتل، خیانت و میهن‌فروشی و شورش مسلحانه کردند. قوانین مذکور فقط یک امتیاز چشمگیر نسبت به قوانین شرع داشت: قوانین ویژه ازدواج، طلاق و قیمومیت بچه‌ها در آنها منظور شده بود. اصلاح طلبان هم، اکثر اعدام‌ها را دور از چشم مردم اجرا می‌کردند. در واقع، علت انگشت‌شمار بودن اعدام‌های این سال‌ها، به این دلیل روشن بود که به مجرد تسلط حکومت بر معابر و راه‌ها و سرکوب دزدان و راهزنان عشایری، میزان جنایات خشونت‌بار به سرعت کاهش یافت<sup>(۲۲)</sup>. همچنین باید یادآوری کرد که رژیم پهلوی -

برخلاف سلسله‌های پیشین ایران - برای تحت تأثیر قراردادان جامعه نیازی به خلق صحنه‌های شنیع نداشت.

جایگزینی تنبیه‌های بدنی با زندان‌های درازمدت، بر دوش امکانات زندان سنگینی می‌کرد. زندان مرکزی تهران که برای ۴۰۰ نفر در نظر گرفته شده بود، در دهه نخست ۱۳۰۰ بیش از ۱۰۰۰ زندانی داشت<sup>(۳۳)</sup>. زندان مشهد که به منظور نگهداری از ۲۰۰ زندانی بنا شده بود، ۹۰۰ نفر را در خود جای داده بود<sup>(۳۴)</sup>. برای پاسخگویی به نیاز تازه، حکومت طرح ساخت پنج زندان بزرگ (هریک با گنجایش ۱۰۰ زندانی)؛ ۵۰ زندان متوسط (هریک با گنجایش بیش از ۵۰ نفر) و سی زندان کوچکتر (برای کمتر از ۳۰ زندانی) را آغاز کرد. درحقیقت، بیشتر آنها تا دهه ۴۰ ساخته نشدند.

مشهورترین زندان ساخته شده در دهه نخست ۱۳۰۰ قصر بود که نام کامل آن قصر قاجار است زیرا محلش نزدیک خرابه‌های بیلاق سلطنتی بر فراز تپه‌های سردشمالی تهران بود<sup>(۳۵)</sup>. قصر با ساختمان مستحکم بلند و عظیمی بر نوک تپه‌ای کنار پادگان‌های نظامی مبدل به نمادی از حکومت پهلوی و نظام جدید قضایی شد. دیوارهای ضخیم آن نه تنها زندانیان را محبوس نموده که زندانبانان و اعدام‌های گهگاهی را هم از دید عموم پنهان می‌کرد. یک زندانی پیشین قصر می‌نویسد: آنهایی که از برابر این زندان پوشانیده شده با سیم خاردار، نگهبانان مسلح، نورافکن‌ها و برج‌های مراقبت گذر کرده‌اند به راحتی مرعوبش شده‌اند<sup>(۳۶)</sup>. بعضی آن را باستیل ایران نامیده‌اند. دیگران به آن فراموشخانه می‌گفتند. آخر، دنیای بیرون قرار بود زندانیان را فراموش کرده، متقابلاً، زندانیان هم بنا بود دنیای بیرون را به فراموشی بسپارند.

به رغم شهرت بعدی قصر، نخستین زندانیان منتقل شده از زندان مرکزی تحت تأثیر نظافت، پنجره‌های آفتاب‌گیر، راهروهای پهن، حیاط جادار، باغ گلدار، و از همه بیشتر، آب لوله‌کشی و حمام‌های آن قرار گرفته بودند<sup>(۳۷)</sup>. هرچند ساختمان قصر از سراسرین بنام و زندان فیلا دلفیا الهام گرفته شده بود، جنبه‌های غیرانسانی چون - چرخ شکنجه<sup>(۳۸)</sup>، سکوت مطلق، مراقبت دائمی، کلاه‌های پارچه‌ای

اجباری، سلول‌های کاملاً انفرادی و ارشاد و تلقین‌های همیشگی مذهبی را کنار گذاشته بود. ساختار زندان مدرن تحت نظام تعدیل یافته و انسانی‌تر اوایل قرن بیستم اروپای غربی، وارد ایران شد. مثل بسیاری دیگر از کارهای خاندان پهلوی، معماری ساختمان‌ها هم دورنمای پیوندخورده با ایران باستان داشت تا به نظر "اصیل" بیاید. در واقع، زندان‌های غربی، ایرانی شده بود.

این ساختمان دارای یک بند اصلی مشترک، سه بند بزرگ و پنج بند کوچکتر با چندین سلول یک و دو نفره که هر یک ۱۰ تا ۲۰ زندانی را سامان می‌دادند، بود. بند یک محل زندانیانی با محکومیت‌های کوتاه مدت، دزدان خرده‌پا و عجیب‌تر از آن محکومین منتظر اعدام بود. بندهای پنج و شش محل خلافکاران عادی همراه با "خطرناکترین" آنها درکنده و زنجیر، بود. بند هشت، با سلول‌های کوچکش، به زودی به رجال زندانی، چون وزرای پیشین، روسای عشایر و ورشکستگان اسم و رسم‌دار، تعلق گرفت. برخی دارای اتاق‌های خصوصی قابل دسترسی به سلول‌های مجاور بودند. زندانیان سیاسی بند مجاور، همان زندانیان بند هفت بودند. راهروهای بندهای هفت و هشت به باغ و حیاط راه داشت. سایر بخش‌ها دارای سلول‌های انفرادی، حمام، اتاق نگهبانان، دفتر زندان، کارگاه و بهداری بودند. درآینده، بندی مجزا برای زندان زنان هم ایجاد شد. زندان قصر در نخستین سال فعالیتش، ۹-۱۳۰۸، محل نگهداری ۳۰۰ زندانی بود که ۱۸ تن از آنان سیاسی بودند. در سال ۱۳۱۹ این زندان بیش از ۲۰۰۰ زندانی در خود داشت که ۲۰۰ تن از آنها سیاسی بودند<sup>۹</sup>. بیشتر از ۵۰ نفر آنها در بند هفت که برای ۲۰ نفر ساخته شده بود، به زور جای داده شده بودند. سایرین در بندهای دو و چهار بودند. شگفت‌انگیز نیست که زندان قصر به زودی عنوان مهم‌ترین زندان سیاسی حکومت را به دست آورد. شهرتی که تا دهه ۱۳۵۰ با این زندان باقی ماند.

## زندانیان کمونیست

نخستین زندانیان سیاسی قصر، از میان اعضای حزب کمونیست<sup>۳۰</sup> بودند. آنها بدعت‌گذار الگوی زندگی زندان برای نسل‌های بعدی زندانیان سیاسی شدند. حدود دویست کمونیست در سالهای ۱۰-۱۳۰۹ به محض ترتیب دادن سلسله اعتصابات، در کارخانه نساجی اصفهان، راه آهن مازندران، کارگاه قالی بافی مشهد و از همه حساس تر صنعت نفت متعلق به بریتانیایی‌ها دستگیر شدند. تعدادی به سرعت آزاد شدند. سایرین روانه "تبعیدگاه‌های داخلی" - شمالی‌ها به بوشهر با گرمای طاقت‌فرسایش، جنوبی‌ها به آذربایجان ترک‌زبان - شدند. ولی سی و هشت تن از آنها، در زندان قصر زندانی شدند. هفت تن از آنها به دلایل و عوارض طبیعی همان‌جا جان دادند. سایر سی و یک تن تا شهریور ۱۳۲۰، زمانی که تجاوز متفقین دولت مرکزی را وادار به صدور حکم عفو عمومی کرد، آنجا باقی ماندند.

سی و یک کمونیست باقی مانده در زندان، ضمن تشکیل کمونی<sup>۳۱</sup> به سرپرستی سه تن جهت هماهنگی فعالیت‌هایشان، جمع و جور نمودن امکانات ناچیزشان، سازماندهی کارهای روزانه و یاری‌رسانی به اشخاصی با مشکلات مالی و پزشکی، یازده سال حبس خود را در بند هفت گذراندند<sup>۳۲</sup>. در حقیقت، پس از دستگیری‌های سال ۱۳۰۹ در ایران و تصفیه‌های استالینی روسیه - که تلفات سنگینی از میان ایرانیان تبعیدی داشت<sup>۳۳</sup> - حزب کمونیست ایران تمام اهداف عملی خود را خارج از چهار دیواری زندان قصر از دست داده بود<sup>۳۴</sup>.

حاکمیت، به عمد جوی ایجاد کرد که بگوید این کمونیست‌ها به جرم جاسوسی در زندان هستند. در اصل، این افراد در ۱۸-۱۳۱۷ و تحت لوای قانون مجازات سال ۱۳۱۰<sup>۳۵</sup> که فعالیت کلیه جمعیت‌های با مرام اشتراکی را منع می‌نمود، محاکمه شدند. قانون مجازات خرداد ۱۳۱۰، هواداری از "مرام اشتراکی" یا پیوستن به جمعیت‌های (به معنی بیش از دو نفر) طرفدار "مرام اشتراکی" را به سه تا ده سال "حبس مجرد" محکوم می‌کرد<sup>۳۶</sup>. این قانون همچنین مخالفین فعال "مشروطه سلطنتی"